

جلسه یازدهم روح و غذای روح

«امراض روحی ۲، نفاق، سرّ نگهداری»

۱- امراض روحی ۲، نفاق، سرّ نگهداری

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى
رَسُولِ اللَّهِ وَ عَلَى آلِهِ آلِ اللَّهِ لَا سِيَّما عَلَى بَقِيَّةِ اللَّهِ رُوحِي وَ أَزْوَاحُ
الْعَالَمِينَ لِتُرَابٍ مَقْدَمِهِ الْفِدَاءُ وَ اللَّعْنَةُ الدَّائِمَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ
أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ».

۲- تمرین بندگی با صمت و سکوت

مقدمتاً گاهی انسان فکر می کند که اسم بندگی را در روی
خودمان بی جهت گذاشتیم. این مطلبِ جداگانه ای هست،
مربوط به مطالب هفته های گذشته نیست، یک تذکری

است. بنده خدا باید کوشش بکند که آنچه را که خدا دوست دارد انجام بدهد. ان شاء الله کوشش بکنید بندگی را تمرین کنید. من گاهی فکر می‌کنم همین چند دقیقه‌ای که الان قبل از جلسه نشسته‌ایم و همه ساکت نشسته‌اید این خودش یک تمرین صمتی است که یکی از اساسی‌ترین چیزهای اخلاقی است و حتی گفته‌اند:

صمت و جوع و سحر و عزلت و ذکر بدوام ناتمامان
جهان را کند این پنج تمام

ولی بعضی‌ها همین هم حاضر نیستند. حضرت ذکریا سه روز حرف نزد، حضرت مریم با اینکه خانمی بود در عین حال یک روز حرف نزد. تمرین کنید حرف کم بزنید کم صحبت کنید، من الان اینجا نشسته بودم روی همین مسأله فکر می‌کردم. بعضی‌ها برای خودشان حرف ایجاد می‌کنند یک

نفر بیاید باهاش خوش و بش بکنند حرف بزنند، اقلأً بتوانید
یک مقدار خودتان را کنترل کنید اولیاء خدایی را من دیده
بودم که یک ساعت دو ساعت دو نفری روبروی هم نشسته
بودیم خوب من احترام طرف را نگه می‌داشتم حرفی نمی‌زدم
او هم خوب چیزی از ایشان سؤال نکرده بودیم که حرفی بزند.
کوشش کنید ان شاءالله بیشتر از حرف‌های لغو و حرف‌های
بیهوده و حرف‌هایی که به کارتان نمی‌آید دوری کنید. وقتتان
را به فکر کردن بگذرانید، همین جا نشستید خب همه
ساکت هستند شما هم در مورد حرف‌های هفته قبل فکر
کنید ببینید عمل کردید یا عمل نکردید؟ و ان شاءالله جدی
کوشش بکنید هم بدنتان را به آداب اسلام تمرین بدهید هم
روحتان را.

۳- معنای نفاق و استثنائات آن

مسأله‌ای که در هفته‌های گذشته مورد بحث بود درباره غذای روح درباره غذاهای ناسالم روح درباره امراض و آفات روح، که یکی از امراض و آفات روح را، نفاق هفته گذشته عرض کردیم. نفاق به معنای دو روئی، دو رنگی. در روایات هم هست ذووجهین، ذولسانین زبان یک چیز بگوید همین زبان که یک چیزی را گفته پشت سر این شخص یک چیز دیگری بگوید. این را می‌گویند: ذولسانین. همین زبانی که اقرار به وحدانیت پروردگار کرده همین زبان کفر بگوید. همین روحی که انسان داشته همین وجهه‌ای که انسان داشته این را با یک وجهی دیگر عوض کند که ما می‌گوییم: دوروئی، دو روئی یعنی ذووجهین. این‌ها را انسان باید خیلی مواظب باشد، بزرگ‌ترین آفت و مرض روح است. اگر انسان

دروغ گفت این از نشانه نفاق هست، دروغ آفتی از آفت‌ها که از نفاق سرچشمه می‌گیرد. یک مطلبی، یک مطالبی، یک استثنائاتی درباره نفاق و دورویی باقی ماند که این هفته باید آن‌ها را تذکر بدهم. به طور کلی نفاق بد است، به طور کلی دروغ بد است، به طور کلی ذووجهین و ذولسانین بد هستند این کلیش. یعنی از امراض است. اما گاهی پیش می‌آید که همین دورویی همین صداقت همین ریا، همین‌ها یا جایز می‌شود یا واجب می‌شود. که در اینجا انسان حتماً باید مجتهد باشد و بخواهد تقلید کند از یک مجتهدی اسباب زحمت می‌شود برایش. چون ما در معارف و حقایق اسلام بعضی چیزها را مطلقاً اجازه داریم تقلید کنیم مثل فروع احکام. بعضی چیزها هم مطلقاً جایز نیست تقلید کردنش مثل اعتقادات. بعضی چیزها جایزه تقلید کردنش اما خیلی

مشکل است یعنی اجتهادش آسان تر است از تقلیدش. آخه تقلید برای این است که کار آسان بشود، شما نمی‌خواهد بروید مجتهد بشوید و آن درس‌های مشکل حوزوی را بخوانید، می‌گویند: این رساله توضیح المسائل را بردارید و تقلید کنید. اما بعضی چیزها هست بعضی از کارها هست مثل همین که می‌خواهم عرض بکنم تقلیدش مشکل تر از اجتهادش است. مثلاً همین موضوع که در کجا من می‌توانم دورو باشم؟ که آیا این دورو بودن مستحب است یا واجب؟ گاهی واجبه‌ها و ذولسانین باشم، که این ذولسانین واجب یا مستحب یا حرام؟ که این تقلیدش کار مشکلی است. چرا تقلیدش مشکل است؟ به جهت اینکه این مسائل در کتابی مثل توضیح المسائل که نوشته نیست و نوشته هم باشد شما موردش را نمی‌توانید پیدا بکنید. حکم و فتواء به عهده

مجتهدہ ولی تعیین موضوع و پیدا کردن موضوع بہ عہدہ
مجتہد نیست. این را بہ طور کلی می دانید. مثلاً مجتہد
می گوید: بول نجس است حالا آن دیگر نباید بیاید رطوبتی
کہ روی فرش شما هست و بچہ ای کہ از آنجا عبور کردہ او
بیاید بگوید: این بول است یا این آب است. این پیدا کردن
موضوع بہ عہدہ خود شما هست، بہ عہدہ مردم است.

۴- لزوم اجتهاد در مسالہ نفاق

اینجا چون پیدا کردن موضوع است آن گفتہ نفاق بد است
این بہ طور کلی، دورویی بد است، استاد علم اخلاقتان بہ
شما گفتہ کہ دو زبان بودن دو رنگ بودن بد است، اما حالا
این آیا از همان نفاق ہای بد هست یا از آن چیزہایی است
کہ مثل تقیہ واجب است، تقیہ ہم یک دورنگی است، من در

دلم یک چیز است، اعتقاد یک چیز است، علم یک چیز دیگر است. عین همان وقتی است که با یک شخصی می‌خواهم دورویی بکنم همان طوری است. یا مثلاً فرض کنید که یک کسی سرّی به من سپرده یا خودم فهمیدم سرّش است، واجب است که من سرّش را نگه دارم، اگر کسی از من سوال کند واجب است که من سرّ نگه دار باشم، طبعاً در عمل من دورو می‌شوم یعنی آنچه می‌خواسته باشم نیستم. اگر ما هفته گذشته گفتیم صفا داشته باشید، اگر گفتیم که هر چه دردتان هست همان را اظهار کنید این طور جاها که نیست. پیدا کردن که این مورد خاص از کدام موارد است این را یا باید تقلید کنیم یا اجتهاد. تقلید در امر تقیه تقریباً محال است یعنی باید ما یک مجتهدی را یک استادی را یک کسی را که آگاه به این مسائل است همیشه همراه ما در جیبمان

حتّی داشته باشیم که هر وقت خواستیم بفهمیم این کار تقیه است یا تقیه نیست؟ سرّ هست یا سرّ نیست؟ افشائش جائز هست یا جائز نیست؟ از آن پرسیم، این تقلید است، این تقلید مشکل است، اجتهاد باید داشته باشیم یعنی طبیعتاً باید خودمان یک درک و فهم فوق العاده‌ای داشته باشیم که این درک و فهم فوق العاده مماس با دین، با تماس با دین، با اینکه انسان روح دین را درک بکند حاصل می‌شود، روح دین را باید درک کرد. ما بفهمیم که دین در یک چنین جایی چه می‌گوید. حالا برای اینکه شماها ان شاء الله از این جهت خودتان را کامل کنید، یک ضوابطی را در این ارتباط به دستتان می‌دهم که با آن ضابطه خودتان اجتهاد کنید ولو اینکه خیلی طول می‌کشد و چند روزی باید روی این مطلب صحبت کرد ولی تا جایی که میسر است برای شماها و یاد

گرفتنش مشکل نیست این مطلب را توضیح می‌دهم.

۵- معنای تقیه و رابطه آن با نفاق

اول چیزی که یا شبیه به نفاق است و یا اصلش، حقیقتش نفاق است و واجب هم هست که انسان انجام بدهد، تقیه است. تقیه یعنی انسان آنچه را که در باطن دارد نگه دارد از وقی یقی است یعنی نگه داشتن خودش را از چیزی که در دلش هست. در دلتان اعتقاد به تشیع و تمام احکام تشیع، حق و از جانب خداست، خیلی روشن و واضح. شما در میان اهل سنت در میان دشمن در میان دشمنان واقع می‌شوید که اگر آنچه را که از تشیع اطلاع دارید اظهار کنید شما را می‌کشند. اینجا می‌گویند: آنچه را که در دل دارید نگه دارید، حفظش کنید، و آنچه را که به شما می‌گویند بکنید آن

را انجام بدهید. مانند علی بن یقطین.

علی بن یقطین وزیر هارون الرشید بود. آنقدر در مقابل امامش تسلیم بود که حضرت به او پیغام دادند امروز از صبح تا غروب تو فقط طبق احکام اهل سنت کار کن، یعنی وضو مثل آن‌ها بگیر، نماز را مثل آن‌ها بخوان، در خانه تنها در بسته هستی، این کارها را بکن.

۶- لزوم داشتن استاد در زمان غیبت

یک جمله‌ای را در این وسط به شما عرض کنم ما در زمانی واقع شده‌ایم که امام نداریم، یعنی نه اینکه نداریم اماممان نیست، اینکه ما به کمالات روحی نمی‌رسیم علت همین است که اماممان نیست بروید ان شاء الله دعا بکنید که امام زمانتان ظاهر بشود و صد درصد چیزهایی که شما را سریع به

کمالات می‌رساند از او یاد بگیرید مثل همین جریان علی بن یقطین. وقتی که امام برایش فرمودند، سفارش کردند، پیغام دادند، که امروز مثل اهل سنت عمل بکن، این دیگر نگفت: خب لابد امام منظورشان تو خیابان و کوچه و بازار بوده حتی تو اطاق خصوصیش که فقط او بود و خدای خودش، امامش چون گفته مثل اهل سنت امروز عمل کن نمازش را دست بسته خواند. وضویش را مثل اهل سنت گرفت، این طور باید انسان مطیع باشد.

حالا اگر یک وقتی - نمی‌دانم این جمله را بگویم یا نگویم؟ تا حالا که نمی‌گفتم نگفته بودم - اگر یک وقتی امامتان نیست، غایب است اگر می‌خواهید به کمال برسید برو برگرد هم ندارد باید یک استادی داشته باشید مثل اینکه من مرحوم حاج ملا آقا جان را داشتم. مرحوم حاج ملا آقا جان یک روز

من بچه بودم ایشان خیلی به من رو داده بود و خیلی من
بی ادب شده بودم که از آنجا به بعد تصمیم گرفتم ادبم را
رعایت کنم، یک مطلبی را به من گفتم، من سست در مقابل
مطلب او حرکت کردم، بعد که به من ایراد گرفت، گفتم: شما
که معصوم نیستید، گفتم: درست است، ولی یک چیز
هست من یک تجربیاتی دارم یک مسائلی دارم من هشتم
سال از خدا عمر گرفتم، من بین ده تا یکی اشتباه می‌کنم تو
بین ده تا نه تا اشتباه می‌کنی. تو باید اگر عاقل باشی اگر
انسان باشی تقریباً، البته حالا حرف‌های ایشان یادم نیست
اگر آدم سودجوئی باشی این نه تا نفع را با آن نه تا ضرر عوض
می‌کنی. دقت می‌کنید. در زندگی انسان اگر که بخواهد
پیشرفت، پیشرفت بکند، اگر مثل حیوانات باشیم و
منظورمان خوردن و خوابیدن و پول درآوردن و زندگی‌های

مادی و تا وقت مرگ بیشتر از این در ذهنمان هیچ چیز
نچرخد، خیلی آدم خوبی باشی چیزهایی هم برای
بچه‌هایمان بگذاریم که آن‌ها هم بعد از ما استفاده بکنند و
همین، اینکه همان کار حیوانات است، حیوانات بهتر از ما
در این جهت هستند، حیوانات غصّه اینکه بازنشسته شدند
چه می‌شود؟ را نمی‌خورند. حیوانات وقتی که امروز ناهارشان
را داخل آخورشان خوردند فکر شام شبشان نیستند و ما
هستیم و همین سبب ناراحتی اعصابمان، ناراحتی‌های
مختلفمان شده دقت کردید. اگر به فکر آخرت باشیم و آنچه
که پروردگار در عالم آخرت برایمان تهیه کرده و آماده کرده،
اگر به فکر آن باشیم این راهش نیست این روشش نیست
باید بهتر روی این جهات کار کنیم باید حتماً یک ضوابطی را
یک کلیّاتی را از جا و موارد خودش از زبان خاندان عصمت

عليهم السلام در مسائل مختلف ياد بگيريم و بتوانيم اجتهاد كنيم.

۷- ضوابط سه گانه برای اجرای تقیه

این ضوابطی را که من الان عرض می‌کنم این ضوابط خوبی است برای جایی که انسان باید تقیه کند. تقیه گفتم: از وقی یقی است به معنای نگه داشتن خود، خودش را انسان نگه بدارد. یک وقت می‌گوییم که خودش را نگه بدارد از آنچه را که در دل دارد. خوب هر چه که من در دل دارم نگه دارم، با صفا و صمیمیت و یک رویی و یک رنگی منافات دارد. تقیه بکنم یا اظهار بکنم؟ کدام یکی؟ اینجا یک ضابطه کلی برای شما عرض می‌کنم.

هر چیزی که ضررش بیشتر از نفعش است، ببینید ضررش

بیشتر از نفعش است از آن چیز خودم را حفظ کنم. ببینید من اگر آمدم با سنی‌هایی که دشمن من هستند گفتم که یک رو و یک رنگ باشم، در دلم می‌گویم: بر عمر لعنت جلو آن‌ها هم بگویم بر عمر لعنت، در دلم می‌گویم: مذهب اهل سنت باطل است به آن‌ها هم بگویم مذهب اهل سنت باطل است. ببینید اینجا این صفا هست، این یک رنگی هست، خیلی شاید بگویند: عجب آدم خوبی هم هست که همه جا هر چه در دلش هست می‌گوید. اما ضررش بیشتر از نفعش هست. یعنی شما گفتید شما را می‌کشند مثلاً یا اذیتان می‌کنند یا ناراحتی‌هایی برای شما ایجاد می‌کنند و خدا و ائمه اطهار علیهم‌السلام دوست ندارند که شما ناراحت بشوید، اینجا اجازه داده شده بلکه در بعضی از مواردش واجب شده اگر ضرر غیر قابل توجهی داشته باشد در بعضی از مواردش شاید

واجب باشد و نباید حتماً صفا و صمیمیت از خودتان به آنها نشان بدهید.

پس ببیند یک ضابطه کلی، هر جایی که ضررش بیشتر از نفعش هست شما باید تقیّه کنید هر کجا که ضرر ندارد تقیّه نکنید و اگر با یک دوست صمیمی که دارید، دوست صمیمی هست بی جهت آنچه که در دل دارید آن را پنهان نکنید. مثلاً انسان می خواهد یک مسافرتی برود خب بالاخره دوستان نزدیکش می فهمند این رفته مکه، می گوید به کسی نگویند، می رود مکه برمی گردد همه از او بدشان می آید، خب تو که می خواستی بروی مکه و همه می فهمیدند تو رفتی مکه چرا گفتی کسی نفهمد؟ برو از همه خدا حافظی کن با کمال صمیمیت اظهار محبت کن، تقاضای دعا کن، تقاضای این را بکن که من به سلامتی برگردم، این طوری عمل کن. اگر هم

برگشتی سوغات از تو خواستند برای این جهت میان پیش
شما، بگو من رسم نیست سوغات بیاورم. یک صفایی
نشان بدهید، یک صمیمیتی نشان بدهید. و اگر غیر از این
عمل کنید این از نظر اخلاقی بی صفایی هست. ببینید
تعیین شد که شما چگونه شما صفا داشته باشید و چگونه
تقیّه بکنید و چگونه هم خودتان را از ضررها حفظ بکنید.

بعضی افراد هستند اصلاً اخلاقشان این است که هر کاری را
که می خواهند بکنند خیال می کنند تحت آن جمله «اُسْتُرْ
ذَهَبَكَ وَ ذَهَابَكَ وَ مَذَهَبَكَ»^۱ باید عمل بکنند حتی به زن و
بچه شان نمی گویند. به زنش نمی گوید که من کجا می خواهم
بروم. می رود یک چند روزی هم نیست وقتی می آید، هیچ کار
هم نکرده است، زنش هزار جور فکر درباره اش کرده و اوضاع

۱- تحفة السنية، ص ۳۳۰-۳۳۱.

خوب خانه را بهم ریخته و کلی ناراحتی ایجاد کرده است.
خب بگو: من دارم می‌روم فلان جا، و فلان کار را هم
می‌خواهم بکنم. با دوستان صمیمی با آن‌هایی که به تو
صدمه نمی‌زنند با آن‌هایی که به شما ضررت نمی‌زنند با
آن‌هایی که باهات صفا دارند تو هم صفا داشته باش، اگر
صفا نداشته باشی ضرر می‌کنی دقت کردید! این ضابطه
کلی است. درباره دورویی، دورنگی، تقیه و این مسائل،
ضابطه کلیش بسنج اگر ضرر زیادی دارد حرام است که تو
یک رو باشی یک رنگ باشی اگر ضرر کمی دارد قابل تحمل
است کراهت دارد باز یک رنگ و یک رو باشی، ضرری ندارد
بهتر این است که یک رو و یک رنگ باشی.

۸- اهمیت سرنگهداری

مسئله بعد مسئله سر است. یک کسی به شما می‌رسد می‌گوید: که آنچه که از من الان دیدی مثلاً به کسی نگو، دلیلی هم ندارد که حالا چرا به کسی نگو، شما وظیفه‌تان این است که امانتدار باشید و اگر قطعه قطعه‌تان کردند به کسی نگوید. بعضی‌ها را انسان می‌بیند می‌گوید حالا شما از خودید که دارم به شما می‌گویم، سر مردم را این آقا از خود دارد به او می‌گوید، به کسی نگو به آن هم می‌گوید به کسی نگو. افرادی هستند که این‌ها همین علامت نمایی و بدی‌شان است، می‌آیند به انسان می‌گویند: من یک چیزی از کسی دیدم نمی‌دانم بگویم به شما یا نگویم، خوب انسان طبیعت و فطرتش این است که دلش می‌خواهد آنچه را که نمی‌داند بداند حالا ولو هر چه باشد مخصوصاً آدم اهل تزکیه

نفس نباشد شماها باید این طوری باشید وقتی از قیافش پیدا است که این می خواهد مزّت از کسی بکند و می گوید: بگویم یا نگویم، بگو: حتماً نگو، جلویش را بگیرد غیر از این بکنید شما با او شریک هستید، نگو. حالا اصرار دارد بگوید والا نمی آمد بگوید نه لازم است شما بدانید بگویند نه لازم نیست ای آقا من را بگو که برای شما مطلبی آوردم، بیخود آوردید تمامش کنید.

می آیند می گویند، بعد هم می گویند: به خودش نگویند ها. اگر کار او هست چرا به خودش نگویم؟ من غالباً این طور هستیم وقتی کسی یک همچین حرفی را می زند و می گوید: به آن طرف نگویی که من در موردش چه گفتم، من معمولاً در جواب می گویم: نه من می گویم، نمی شود نگویم، این حرف مال او هست مربوط به او هست. الان هم به همه تان می گویم

اگر بدی از کسی به من گفتید و باصطلاح من ناخودآگاه یا روی هوای نفس شنیدم می‌روم حتماً به آن فرد می‌گویم و آن را می‌خواهم درستش کنم، اصلاحش کنم می‌روم به او می‌گویم، پس حرف دیگران را به من نگویند، صاف و راحت. شما هم همین طور باشید تا دیگر کسی نیاید به شما حرف مردم را بگوید، آن خودش را کنترل کند. یا لااقل حساب شده بیاید بگوید. نه اینکه چند تا از خودش حرف روش بگذارد و بگوید. اگر کسی آمد به شما سرّ کسی را گفت، مخصوصاً در مقام مزمت او به شما چیزی گفت، شما اگر گوش بدهید سه مرحله دارد یک مرحله‌اش این است که گوش می‌دهید فقط ملعون هستید، مرحله دومش این است که باور می‌کنید ملعون‌تر هستید، مرحله سومش این است که ترتیب اثر می‌دهید آن دیگر سه آتشه ملعون هستید. یک همچین آدمی

اصلاً از دائره تقوا خارج است. این را بدانید.

۹- طریقه برخورد با فرد نَمّام

و بعد نسبت به آن کسی که این حرف‌ها را زده (نمّامی کرده است)، این شخص شما به او بگویید: تو الان داری نمّامی می‌کنی. نمّام هست دیگر، خبرچین است، تو آمدی نمّامی می‌کنی این نمّامی که تو می‌کنی تو را فاسق معرفی می‌کند، درست است؟ و من آن شخص را تا به حال گناهی از او ندیده بودم، لذا من او را عادل می‌دانم. تو فاسقی و او عادل است، نمی‌شود که حرف فاسق را بر نقص یک عادل ترجیح بدهم. خب گوش بدهید، این‌ها حساب دارد. خوشحال نشوید که یک نفر آمده و به نفع شما حتی خبری برایتان آورده و حرفی می‌زند، فلانی پشت سرت به تو فحش داده

است! من خیلی دعوايش کردم! شما هم خوشحال می‌شوید که عجب دوست خوبی ما داریم که با آن کسی که به من فحش داده باهاش درگیر شدید روی نفهمی و سادگی این فکر را ما می‌کنیم. همین جا شما فوراً بگویید: نمایی حرام است و دیگر ترک کن این نمایی را و حرف تو برای من یک پول ارزش ندارد، دقت کردید. و او با همان حالتی که قبلاً پیش من بوده با آن حالت هست.

من بین افراد تزکیه نفس شده حتی به مراحل بالاتر رسیدن متأسفانه می‌بینم آمده با یکی دعوا کرده، چه کرده فلانی را ولش کن. می‌گویم چرا؟ می‌گوید فلانی به من گفته که او نسبت به تو فحش داده نسبت به خودش یعنی آن آدم از همان لحظه از چشم من می‌افتد که هیچی واقعاً بعد هم هیچ کمک روحی و معنوی به او نمی‌کنم چرا؟ به خاطر

اینکه این خودش یک نمام است خودش تحت تاثیر یک فاسقی واقع شده است. آن شخص فاسق بوده که این خبر را برای تو آورده است چرا؟ برای اینکه نمامی کرده. و تو هم تحت تاثیر حرف آن واقع شدی به صریح قرآن خدای تعالی می فرماید: «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا»^۲ اگر یک فاسقی یک خبر معمولی هم حتی برای شما آورد او را تبین کنید. یعنی تحقیق کنید به آن اعتنا نکنید به حرف او اتکاء نکنید. او اصلاً به تعبیر من آدم حسابش نکنید که بله فلانی گفته که فلانی همچین کرده یک همچین مسائلی. اگر می خواهید تقوا داشته باشید، اگر می خواهید رشد پیدا کنید اگر می خواهید به کمال برسید، باید طبق این آیه شریفه به حرف فاسق توجه نکنید و کسی که نمامی می کند فاسق است. و

۲ - سوره حجرات، آیه ۶.

این در بین ماها کم نیست. همین الان من با قید قرعه از بین شماها یک کسی را انتخاب می‌کنم به طوری که بعد از این جلسه باشد به او می‌گوییم: چه کار کردی فلانی فحشت داد، چه کار شما باید بکنید می‌گویید: برای خود کرده فحشم داده، خیلی ممنون از شما که آمدید این خبر را به من دادید این طور هستیم، شاید همه ماها همین طور باشیم. شاید دلگیر بشوید محزون بشوید. نباید اهل تقوا و اهل کمالات محزون بشوند، نباید دلگیر بشوند، نباید این حرف را اصلاً به آن توجه بکنند، و بلکه او را مورد مؤاخذه قرار بدهند او را نهی از منکر، واجب است که فوری همان لحظه نهی از منکرش کنند و تا از این گناهش توبه نکرده فاسقش بدانند. این را یاد بگیرید، در این موضوع حتماً فراموش نکنید.

۱۰- طریقه سرنگهداری

انسان سرّ مردم را باید حفظ کند اسرار مردم را. شما وارد یک محلی شدید دیدید دارد یک کسی مشروب می خورد گناه می کند، آقا فلانی مشروب خور است مثلاً، تا شما آمدید طرف شیشه هایش برداشت و جمع کرد، قایم کرد شیشه هم شیشه مشروب ولی تو یقین نداری که داخل آن آب بوده یا مشروب؟ بعضی ها هستند داخل شیشه مشروب آب می ریزند، من یک وقتی سر یخچال یک دوستی رفتم دیدم شیشه های مشروب را آنجا گذاشته است، همش هم مارک مشروب های خارجی، اول در دلم آمد که به او بگویم: این کار چه هست، دیدم نه داخل آن ها آب کرده شیشه های خالی را معلوم نیست از کجا گیرش آمده آب کرده گذاشته یخ بزند،

سرد بشود. «ضَعْ أَمْرَ أَخِيكَ عَلَى أَحْسَنِهِ»^۳ یعنی معنایش این است که حساب بکنید، اهمیّت دارد، اگر اهمیّت ندهید و همین طوری بگویید: من اهل تقوا هستم که ارزش ندارد، به حرف که درست نمی‌شود، تا دیدید یک فردی شیشه‌های مشروب را گذاشته تا شما را هم دید برداشت گذاشت کنار همه ما یقین می‌کنیم که این آقا داشته مشروب می‌خورده و از ما هم پنهان کرده است. حالا باید شما بنشینید فکر کنید حتی برای خودتان، برای گفتن که اصلاً به هیچ وجه اصلاً نباید بگویید، بگویید: غیبت است اگر بررسی نکرده باشید و بگویید: فلانی مشروب می‌خورد، تهمت است اما برای خودتان برای اینکه غلی در قلبتان وارد نشود، بنشینید فکر کنید که ممکن است همان طوری که من گفتم یکی از

۳- الأُمالي للصّدوق، ص ۴۸۳، ح ۳۸۰.

دوستانم این طوری بود داخل این شیشه مشروب آب کرده باشد. حالا چرا مخفی کرد برای اینکه تو یک وقت خیال نکنی که مشروب می خورد، شیشه شیشه مشروب است تو فکر هم نکنی که او دارد مشروب می خورد می شود تا بیاید تو را بسازد که آقا این مشروب نیست یک خورده به تو بدهد بخوری طول می کشد می گوید حالا بهتر این است که بگذارمش کنار. ببیند «ضَعْ أَمْرَ أَخِيكَ عَلَى أَحْسَنِهِ»^۴ معنایش این است.

تا اینجا باید پیش بروید حالا اگر دیدید نه مشروب می خورد، واقعاً شما رفتید دیدید؟ بله مشروب است اصلاً این سرّ او است شما نباید این را اظهار بکنید به هر که بگویید غیبت است دقت می کنید سرّ او در دلتان نگه می دارید قطعه

۴- الأمالي للصدوق، ص ۴۸۳، ح ۳۸۰.

قطعه‌تان بکنند نمی‌گویید، این معنای تقوا است.

۱۱- مرض سوءظن و راه درمان آن

معنای سرنگه داشتن است. ما گاهی این را که می‌گوییم توضیح می‌دهم واقعاً گاهی انسان در افراد می‌بیند که به هیچ وجه به این مسائل توجه نمی‌کنند، می‌گوید فلانی آدم بدی هست! از کجا می‌دانی آدم بدی هست؟ می‌گوید: از قیافش پیدا هست، ریشش هم نتراشیده که بگوییم حالا فاسق است از قیافش پیدا هست. نه بین آن نورانیت را ندارد. نورانیت چه هست؟ اگر رفتیم حمام یک خرده صورتمان را صابون زدیم برق برق می‌زند صورت خیال می‌کنیم این نورانیت است یک چند روز حمام نرفته باشد، سیاه چهره باشد، در آفتاب واقع شده باشد، می‌گوییم: نه

این آقا صورتش تاریک است، اصلاً اهل کمالات نیست، اهل معنا نیست.

من خودم برخورد کردم با این گونه افراد، یک وقتی به من آدرس یکی از بزرگان از اولیاء خدا را داده بودند در همان قسمت‌های ابهر، با یکی از دوستان رفتیم، ایشان یک قیافه لاغر سیاه در باغی بود، فردی سیاه چهره‌ای بدون برق برق صورت آنجا ایستاده بود. آن کسی که همراه من بود پرسید: ایشان از اولیای خدا هست؟ ما را هم به شک انداخت، آخر نمی‌شود که اهل معنا باید یک محاسن سفیدی یک صورت براقی، از این طور چیزها داشته باشد. اینقدر ما نفهم هستیم که الاغه را با خود آقا اشتباه می‌گیریم. آخه صورت و رنگ صورت و برقش صورت مال الاغ است، مال مرکب زیر پایمان است، مال روحمان که نیست، اگر توجه‌مان به الاغه باشد

این طوری می‌شود. مخصوصاً در برخورد اول یک مقدار بداخلاقی هم بکند، می‌گوییم: هیچی نمی‌فهمد، هیچی سرش نمی‌شود. با سوء ظن با کسی برخورد نکنید با حسن ظن برخورد کنید. همه مردم که در کوچه بازار راه می‌روند احتمال دارد از اولیاء خدا باشند. چون خدای تعالی همان طور که شب قدر را در بین شب‌ها مخفی کرده است اولیائش را هم در بین مردم مخفی کرده است. یک نفری اینجا پیر مرد خمیده یک گاو هم جلوییش انداخته دارد می‌رود طرف صحرا، از قیافش پیدا هست که هیچی سرش نمی‌شود! از شغلش هم پیدا است که هیچی سرش نمی‌شود! خب همین وضع را حضرت موسی هم داشت، شاید آن وقتی که حضرت موسی از خدمت شعیب داشت می‌رفت به طرف مصر همین طور قیافه‌ای داشت. یک مشت گوسفند جلو انداخته

بود، یک گوسفند چران دارد می‌رود. خدا علمش مثل علم ما نیست، که ما از قیافه از شکل از لباس از این طور چیزها طرف را بشناسیم. خدای تعالی می‌فرماید: «وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى»^۵ خدای تعالی حضرت موسی را اختیارش می‌کند. پس به ظواهر نمی‌شود اکتفاء کرد.

«ضَعُ أَمْرَ أَخِيكَ عَلَى أَحْسَنِهِ»^۶ یعنی فعل برادر مؤمنت را بر نیکوترش قرار بده. یک روایت عجیبی دارد که من دارم عرض می‌کنم این‌هایی که دارم تکرار می‌کنم اگر نباشید پیشرفت نمی‌کنید، چون در بین دوستان خیلی هستند که به این مسائل توجه ندارند، و ان شاء الله باید توجه داشته باشید، این‌ها یک آفاتی است که به روح شما می‌رسد و کلی انسان

۵ - سوره طه، آیه ۱۳.

۶ - الأُمَالِي لِلصَّدُوقِ، ص ۴۸۳، ح ۳۸۰.

زحمت می‌کشد فایده‌ای ندارد. گاهی شده بعضی افراد را آنقدر زحمت برایشان کشیدیم از آخر یکی از همین آفات روحی و از این امراض روحی به آن‌ها خورده که آن‌ها را از بین برده است.

روایت دارد که اگر پنجاه نفر راستگو - این‌ها مبالغه نیست باید این طور باشد - پنجاه نفر راستگو همه‌شان متفقاً می‌گویند: فلانی فلان کار را کرده است، خودش می‌گوید: من نکردم، «صَدَقَهُ وَ كَذَّبَهُمْ»^۷ آن‌ها همه را بگو دروغ می‌گویند خودش را تصدیق کن، خیلی عجیب است ها. البته گاهی می‌شود در مقام محکمه هست و قاضی هست، آن‌ها هیچ، این‌ها بحث‌های علمی است. مثلاً شما یک رفیق دارید آمدند به شما گفتند: مثلاً پیش نماز محل آمد گفت: فلانی

۷ - وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۱۰۹، حدیث ۴.

فلان کار را کرده من خودم دیدم، دوّمی یک آدم خوب محل آمد به شما گفت: فلانی فلان کار را کرده همان کار را گفت من خودم دیدم تا پنجاه نفر، در بین ما چه کسی هست که باور نکند. خیلی مشکل هست، نگویید: من باور نمی‌کنم، نخیر، نمی‌شود آدم باور نکند. نمی‌شود که می‌گویم یعنی با موازین غیر شرعی، غیر اسلامی که ما داریم نمی‌شود. به او می‌گویید: آقا تو همچین کاری کردی، می‌گوید: نه من نکردم، همه را تکذیب کن بگو: همه شماها دروغگو هستید.

دو نفر عادل، پیش نماز که هر شب دارید پشت سرش نماز می‌خوانید آمدند به شما گفتند که فلانی زنا کرده، فوراً معرفش کنید به حاکم شرع که هر کدام را صد تا شلاق بزنند. ببینید چقدر دقیق است اسلام. سوّمی آمد گفت: من دیدم، باید هم دیده باشد آن هم بخوابانید و شلاقش بزنند.

چهارمی آمد گفت: من هم دیدم اینجا به خاطر احترام چهار
تا عادل ترتیب اثر می‌دهید. ببینید چقدر این مسائل دقیق
است و ما چقدر به این مسائل بی‌توجه هستیم.

۱۲- علت عدم رشد روحی

این بی‌توجهی‌ها آفات روح است، آفات پیشرفت است،
آفات عدم موفقیت است. چرا من چند سال است مشغول
باصطلاح صراط مستقیم مخصوصاً ولی هیچ پیشرفتی
نکردم. تو جوات را با ذکرهایی که به تو گفتند با برنامه‌هایی
که به تو گفتند پر از جواهر کردی ولی تَه آن سوراخ بوده
حواست هم نبوده یا خودت سوراخ کردی ریخته حالا هیچی
داخلش نیست. هیچ کاری نکردی. این‌ها آفات روح است،
یعنی امراض روح هست، آفات روح هست. شما یک مریضی

که مبتلا به مرض‌های بدی هست شما بخوابانیدش هی کباب برگ به او بدهید بخورد بهترین غذاها را بدهید بخورد شاید ضرر هم برایش داشته باشد و یقیناً ضرر دارد. «وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا»^۸ خسارت برمی‌دارد. هر چه چشمش می‌خواهد باز بشود با یک نگاه تند به نفری که ممکن است مظلوم باشد باز چند تا حجاب می‌افتد جلو چشمش دیگر چیزی را نمی‌بیند. تا می‌آید گوشش باز بشود که صدای خدا را بشنود با یک شنیدن این مسائل از قبیل همین که فلانی به تو بد گفت و تو هم باور کردی خب از راه گوش وارد می‌شود فوراً چند تا حجاب می‌افتد چند تا پرده می‌افتد و از بین می‌رود. یعنی دیگر چیزی از سخنان الهی نمی‌شنود. می‌آید شامش

باز شود عطرهای معنوی را استشمام کند چند تا از این مسائل از این آفات به آن می خورد و شامش بسته می شود. می آید زبانش به حکمت باز شود، یک مسائل حقیقی و واقعی را بگوید، با کلامش یک تشنّجی به وجود می آورد یک دعوایی بوجود می آورد، ماها هم حواسمان نیست ها یک کلمه بگوئیم، یک کلمه ساده ممکن است گفته شود و یک دعوایی پشت پرده به وجود بیاورد که طرف خودش هم متوجه نباشد. اینکه می گویند زبانتان را حفظ کنید برای همین جهت است. این زبانتان دیگر به حکمت باز نمی شود. حالا دلتان که بدتر از همه، اگر در دلتان غلی از مردم باشد از مؤمنین باشد اگر صفتی از صفات رذیله در آن باشد، محال است که حکمت در آن وارد بشود. من یک وقت مثال زدم که یک ظرف می برید پیش شیرفروش، شیرفروش

نگاه می‌کند می‌بیند کنارش یک قدری نجاست چسبیده،
آن گوشش یک قطره خون چسبیده، می‌گوید این را برو بشور
بیاور تا شیر بریزم. خدای حکیم در دل نجس، در دلی که
گوشه کنارش نجاست چسبیده می‌آید حکمتش را بریزد.
حالا خیلی مهربان باشد شیرفروش می‌گوید ظرفت را کج نگه
دار چند قطره شیر براش می‌ریزد که نجس هم نشود می‌گوید
حالا برو. اگر می‌بینید گاهی بعضی از افرادی که تزکیه نفس
نکرده‌اند قلب نجسی دارند قلب ناپاکی دارند و قلب
ناسالمی را دارند و یک چیزی هم می‌فهمند این مال مهربانی
ذات مقدس پروردگار است. والاّ قائده‌اش این است که نباید
چیزی بهش بدهند. اگر ظرف را شستی، آدم‌هایی هستند
گوشه و کنار تحت تأثیر حرف واقع می‌شوند، زبان‌شان به
بدگویی باز می‌شود گوش‌شان به بدشنوی باز می‌شود اما در

عین حال قلبشان پاک است، قلب سالمی دارند، زبانشان بد عمل کرده، گوششان بد عمل کرده، چشمشان بد عمل کرده است. این‌ها اگر در قلبشان حکمت ریخته شد به زبانشان دیگر جاری نمی‌شود. اگر بخواهد به زبان جاری بشود باید علاوه بر اینکه قلب پاک است، باید زبانشان هم پاک بشود. چرا آب دهان مؤمن شفا هست؟ برای اینکه هر چه از این زبان بیرون آمده ذکر خدا بوده، کلام خدا بوده، حرف‌های حکمت آمیز ائمه اطهار علیهم‌السلام بوده پس باید شفا باشد. و چرا دهان بعضی وقت‌ها واقعاً مایه فساد است بدترین میکروب‌ها را دارد؟ برای اینکه از این دهان فحش در می‌آید، غیبت در می‌آید، بدگویی در می‌آید، خراب کردن جامعه در می‌آید، اظهار اخلاق بد در می‌آید، اسرار مردم را بیان می‌کند، این زبان نمی‌تواند زبان خوبی باشد، نمی‌تواند

دهان خوبی باشد، حتی برای خودش هم ضرر دارد.

بنابراین ان شاء الله کوشش بکنید تا جایی که برایتان میسر است که بخصوص زبان‌تان، چون زبان «جَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ»^۹ زبان‌تان پاک باشد، دلتان هم پاک باشد، دلتان سالم باشد، زبان‌تان هم سالم باشد، که مردم از دست و زبان شما در ناراحتی نباشند تا ببینید آن وقت چه بیان می‌کنید، می‌نشینید با یک نفر صحبت بکنید او منقلب می‌شود خودتان تعجب می‌کنید. من دیدم، برای خودم حتی اتفاق افتاده می‌بینید من چیزی نگفتم این این طور منقلب شد، تمام گناهان را گذاشت کنار تمام کارهای بدش را گذاشت کنار، من چیزی نگفتم! تو نمی‌خواست چیزی بگویی تو حتی آب دهانت را هم اگر بزنی به پیشانی

۹ - نهج الفصاحه، ح ۲۸۳۶.

این فرد این همین طوری می شود.

پس بنابراین ان شاء الله این مسائلی که به عنوان آفات روح، به عنوان امراض روح عرض کردم این ها را جدی بگیرید عمل کنید حواستان جمع باشد این ها یک وقتی مایه فساد نشود، مایه عقب افتادگی تان نشود، شما را به عقب نیاندازد که اکثر عقب افتادگی ماها در اثر همین است. انسان گاهی می شود مثلاً سوار یک قطاری شدید، دارد قطار سریع می رود تا چه موقع شما را می برد؟! تا زمانی که در کوپه خودت نشسته باشی، کار خلاف نکنی، از قطار در ایستگاه پیاده نشوی و بعد سوار نشوی، تا آن وقت. ولی اگر شما چند مورد کارهای بدی داخل همین قطار کردید پیاده تان می کنند یا اگر پیاده شدید و سوار نشدید به مقصد نمی رسید. ان شاء الله امیدواریم خدای تعالی به همه مان کمک کند که این مطالب

را عمل کنیم و تا جایی که برایتان میسر هست تمرین بندگی
خدا را بکنید و اجتهاد در موضوعاتی که مایه عقب
افتادگی تان می شود ان شاء الله داشته باشید.
«و صل الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین»